



## تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

|         |                                    |      |   |       |            |
|---------|------------------------------------|------|---|-------|------------|
| مقرر    | حجت الاسلام محمد علی زحمت کش       | جلسه | ۹ | تاریخ | ۱۴۰۱/۰۷/۲۳ |
| عنوان ۱ | حجیت ظن                            |      |   |       |            |
| عنوان ۲ | ظنون خاصه                          |      |   |       |            |
| عنوان ۳ | سیره و اخواتها                     |      |   |       |            |
| عنوان ۴ | مراد از بحث از حجیت سیره و اخواتها |      |   |       |            |

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

### مرور درس گذشته

در ابتدای بحث سیره گفتیم مناسب است به چند مقوله دیگر که به شکلی قریب به مقوله سیره است و گاهی با بحث سیره خلط می شود نیز پردازیم. بیان کردیم که در اینجا پنج مقوله وجود دارد که می توان از آنها به «السیره و اخواتها» تعبیر کنیم که عبارت بودند از: «عرف» - که خود به عرف عام اهل لغت، عرف خاص اهل لغت و عرف عقلاء قابل تقسیم بود، «ارتکاز»، «بنای عقلا»، «سیره عقلایی» و «سیره متشرعه». گفتیم ابتدا باید این پنج مقوله را از نظر مفهومی از یکدیگر جدا کنیم و حوزه کاربردی آنها را تشخیص دهیم و بعد به بحث از حجیت و محدوده حجیت آنها پردازیم. بحث امروز ما در حجیت این مقولات پنج گانه ای است که در جلسات گذشته به تعریف و تعیین کارکرد آنها به تفصیل پرداختیم.

### مراد از بحث از حجیت سیره و اخواتها

گفتیم عرف در حوزه معانی الفاظ نقش دارد - چه در حد شبهه مفهومی و چه در حد شبهه مصداقیه<sup>۱</sup> - اما بحث دیگری وجود دارد که بحث در تحدید احکام و تعیین حکم است که این دو با یکدیگر خلط شده است. مسأله در اینجا این است که آیا برای تعیین و تشخیص حکم شرعی می توانیم به عرف، بنای عقلاء، سیره عقلایی رجوع کنیم؟ وقتی درباره حجیت بحث می کنیم، مراد، حجیت در تعیین حکم است؛ نه حجیت در تعیین مصداق یا مفهوم یک لفظ. حجیتی که در حوزه معانی الفاظ بحث می شود، حجیت ظهور است و عرف اهل لغت و گاهی عرف عقلاء، ظهور لفظ یا ظهور انطباق مفهوم بر مصداق را درست می کنند؛ اما این مسأله، غیر از تعیین حکم شرعی است. ما که درباره حجیت سیره و اخواتها بحث می کنیم، مراد حجیت آنها در تعیین و کشف حکم شرعی است. تفکیک بین این دو حوزه لازم است و در بیان برخی بزرگان خلط صورت گرفته است.

۱. به توضیحی که در جلسات سوم و چهارم از دروس سال جاری بیان شد.

اگر ما در مفهوم و مصداق لفظی شک کردیم و برای تعیین آن به عرف رجوع کردیم، این ربطی به حجیت عرف ندارد؛ بلکه به این دلیل به عرف رجوع می‌کنیم که ظهور این لفظ را درست کنیم و ببینیم آیا این لفظ دال بر موضوع، بر این مفهوم ظهور دارد یا خیر؟ یا بر انطباق این مفهوم بر این مصداق ظهور دارد یا خیر؟ اگر ظهور داشت، تازه بحث حجیت ظهور مطرح می‌شود که این غیر از بحث حجیت سیره است.

بنابراین بحث ما در اینجا این است که اگر بر چیزی سیره عقلاء قائم شد، یا عرف عقلایی چیزی را تشخیص دارد، یا بنای عقلایی یا سیره متشرعه بر چیزی قائم شد، آیا این مقوله‌ها کشف از حکم شرعی می‌کند و در تعیین و کشف حکم شرعی حجت است یا خیر؟

ابتدا به این نکته اشاره می‌کنیم که اگر گفتیم عرف عقلاء چنین حکمی را اقتضاء دارد، مقصود از این عرف، یا ارتکاز عقلایی است، یا بنای عقلایی یا سیره عقلایی. مانند اینکه عرف عقلاء در زمان جاهلیت نمی‌پذیرفت که عرب با غیر عرب ازدواج کند. این عرف جاهلی در زمان صدر اسلام نیز سریان داشت و هنوز عرب‌ها به این عرف عمل می‌کردند و حکم اسلام را نمی‌پذیرفتند و به داستان امیرالمومنین علیه السلام نیز اشاره کردیم که موالی (عجم‌ها) خدمت حضرت آمده‌اند و گفتند عرب‌ها به ما دختر نمی‌دهند و ما را مانند یهود و نصاری می‌دانند و حضرت نزد عرب‌ها رفت تا آنان را از این کار بازدارد؛ اما آنها این امر خودداری کردند.<sup>۱</sup> آن چنان بر این عرف اسرار داشتند که در زمان عبد الملک که عرب و عجم دیگر به آن صورت وجود نداشت و مخلوط شده بودند، عبد الملک نامه تندی به امام زین العابدین علیه السلام نوشت که چرا با برده آزاد شده ازدواج کرده‌ای و این در عرف عرب زشت بود.<sup>۲</sup> این عرف، یعنی سیره آنها چنین بوده است. وقتی سیره آنها بر چنین چیزی بوده است، یک مرکزی نیز وجود داشته که مبنای آن سیره شده است، ارتکاز آنها این بوده که عرب، نسبت به غیر عرب برتری دارد.

۱. در روایت فضل بن ابی قره از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «قَالَ: أَتَبَّ الْمَوَالِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالُوا: نَشْكُو إِلَيْكَ هَؤُلَاءِ الْعَرَبُ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يُعْطِيَانَا مَعَهُمُ الْعَطَايَا بِالسَّوِيَّةِ، وَزَوْجَ سَلَمَانَ وَبِلَالًا وَصَهْبِيًّا، وَأَبَا عَلَيْنَا هَؤُلَاءِ، وَقَالُوا: لَا تَفْعَلْ. فَذَهَبَ إِلَيْهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَكَلَّمَهُمْ فِيهِمْ، فَصَاحَ الْأَعْرَابُ: أَبَيْنَا ذَلِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَبَيْنَا ذَلِكَ. فَخَرَجَ وَهُوَ مُغَضَّبٌ يَجُرُّ رِدَاءَهُ وَهُوَ يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْمَوَالِي إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ صَبَرُوا وَكُمُ بِمَنْزِلَةِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، يَتَزَوَّجُونَ إِلَيْكُمْ وَلَا يُزَوَّجُونَكُمْ، وَلَا يُعْطَوْنَكُمْ مِثْلَ مَا يَأْخُذُونَ، فَاتَّجَرُوا بَارَكَ اللَّهُ لَكُمْ...»؛ عده‌ای از عجم‌ها نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و عرض کردند: از دست این عرب‌ها به شما شکایت داریم، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله، همراه با اینها، به طور مساوی به ما نیز بخشش می‌کرد، و سلمان فارسی، بلال و صهیب حبشی را به عقد عرب‌ها در آورد؛ ولی اینها نمی‌پذیرند و می‌گویند: این کار را انجام نمی‌دهیم. امیرالمؤمنین علیه السلام نزد آنها رفت و سخن آنها بازگو و در موردشان گفت و گو کرد، ولی آن اعراب فریاد برآوردند و گفتند: ای ابا الحسن! نمی‌پذیریم، نمی‌پذیریم. آن حضرت علیه السلام با خشم بازگشت به طوری که عبا مبارکش بر زمین کشیده می‌شد، و می‌فرمود: ای گروه موالیان (عجم‌ها) اینان شما را همانند یهودیان و مسیحیان قرار داده‌اند: با دختران شما ازدواج می‌کنند، ولی دختران‌شان را به شما نمی‌دهند، و همانند آنکه خود می‌ستانند به شما نمی‌پردازند. پس، به تجارت رو بیاورید، خداوند به شما برکت خواهد داد... . وسائل الشیعة؛ کتاب النکاح، ابواب مقدمات النکاح، باب ۲۶، ح ۴.

۲. «عَنْ عَدُوٍّ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: كَانَ لِعَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ عَيْنٌ بِالْمَدِينَةِ يَكْتُبُ إِلَيْهِ بِأَخْبَارِ مَا يَحْدُثُ فِيهَا وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَعْتَقَ جَارِيَةً لَهُ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا فَكَتَبَ الْعَيْنُ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ فَكَتَبَ عَبْدُ الْمَلِكِ إِلَى عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَمَا بَعْدَ فَقَدْ بَلَغَنِي تَزَوُّجُكَ مَوْلَاتِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ كَانَ فِي أَكْفَانِكَ مِنْ قُرَيْشٍ مَنْ تَمَجَّدَ بِهِ فِي الصَّهْرِ وَتَسْتَجِبُهُ فِي الْوَلَدِ فَلَا لِنَفْسِكَ نَظَرَتْ وَلَا عَلَى وَلَدِكَ أَبْقَيْتَ وَالسَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَمَا بَعْدَ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تُعَنِّفُنِي بِتَزَوُّجِي مَوْلَاتِي وَ

همانطوری که در گذشته بیان کردیم، گاهی ارتکاز عقلایی از یک بنای عقلایی<sup>۱</sup> نشأت می‌گیرد و گاهی بالعکس است و بنای عقلایی موجب شکل‌گیری یک ارتکاز عقلایی می‌شود؛ اگر با توجه بود، بنای عقلایی است و اگر بدون توجه و التفات بود، مرتکز عقلایی است و اگر اینها به عرصه عمل آمدند، سیره عقلایی شکل می‌گیرد. برگشت سیره یا به بنای عقلایی است یا به مرتکز عقلایی.

## بررسی حجیت بنای عقلاء

چهار نوع بنای عقلایی وجود دارد که باید بررسی کنیم که آیا می‌تواند حجت باشد یا خیر؛ چهار نوع عبارت‌اند از:

۱. بنای عقلایی که مورد اتفاق تمام عقلاء از اولین تا آخرین باشد. این بنای عقلایی شاید همان باشد که مرحوم محقق اصفهانی رحمته الله علیه و برخی حکمای ما - مانند بوعلی رحمته الله علیه - معتقدند که حسن و قبح عقلی به این بنای عقلایی بر می‌گردد. این چنین بنای عقلایی که تمام عقلاء در آن اتفاق دارند، می‌تواند کاشف از حکم عقل باشد؛ زیرا آن چیزی که جامع مشترک بین تمام این عقلاء است و می‌تواند منشأ چنین حکمی باشد، چیزی جز عقل نیست؛ آنوقت موضوع قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع درست می‌شود و اگر قاعده ملازمه را پذیرفتیم، این حکم عقل می‌تواند کاشف از حکم شرع باشد که این خارج از موضوع بحث ما در اینجا خواهد بود.

۲. بنای عقلایی که مورد اتفاق تمام عقلاء نبوده و معاصر معصوم علیه السلام نیز نباشد (چه اینکه قبل از عصر معصوم وجود داشته و منقرض شده باشد و چه اینکه بعد از عصر معصوم به وجود آمده باشد). چنین بنای عقلایی نمی‌تواند دارای حجیت باشد؛ زیرا هیچ دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد؛ و دلیلی بر این مطلب وجود ندارد که بگویید بر معصوم لازم است که بنایی که منقرض شده و یا اینکه در آینده به وجود خواهد آمد را رد کند؛ به عبارت دیگر سکوت معصوم در مورد چنین بنائاتی، دلالت بر رضایت نمی‌کند.

و صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

تَزَعُمُ أَنَّهُ قَدْ كَانَ فِي نِسَاءِ قُرَيْشٍ مَنْ أَتَمَّجَدَ بِهِ فِي الصَّهْرِ وَأَسْتَنْجَبَهُ فِي الْوَلَدِ وَإِنَّهُ لَيْسَ فَوْقَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُرْتَقَى فِي مَجْدٍ وَلَا مُسْتَزَادٌ فِي كَرَمٍ وَ إِنَّمَا كَانَتْ مَلَكَ يَمِينِي خَرَجَتْ مِنِّي أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنِّي بِأَمْرِ التَّمَسُّتِ ثَوَابَهُ ثُمَّ أَرْتَجَعْتُهَا عَلَى سُنَّتِهِ وَمَنْ كَانَ زَكِيًّا فِي دِينِ اللَّهِ فَلَيْسَ يُحِلُّ بِهِ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ وَقَدْ رَفَعَ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ الْخَسِيسَةَ وَ تَمَّمَ بِهِ النِّقِصَةَ وَأَذْهَبَ بِهِ اللَّؤْمَ فَلَا لُؤْمَ عَلَى أَمْرِي مُسْلِمٍ إِنَّمَا اللَّؤْمُ لُؤْمُ الْجَاهِلِيَّةِ وَالسَّلَامُ الْحَدِيثُ. عبد الملك بن مروان در مدینه جاسوسی گماشته بود که اخبار و حوادث آن جا را به او گزارش می‌کرد، روزی امام سجاد علیه السلام کنیز خود را آزاد کرد و آن‌گاه با او ازدواج نمود. جاسوس، این خبر را به عبد الملك گزارش کرد. عبد الملك طی نامه به امام سجاد علیه السلام نوشت: به من گزارش شده که با کنیز خود ازدواج کرده‌ای؛ در حالی که می‌دانم همسر هم‌شان تو در قریش وجود دارد که بتوان به خویشاوندی او افتخار کرد و نژاد و فرزند خوبی برگزید، پس شما نه به شخصیت خود نگرسته‌ای و نه به فرزندان ارزشمند اندیشنده‌ای و السلام. امام سجاد علیه السلام در پاسخ او نوشت: اینک نامه تو را دریافت کردم که مرا از ازدواج با کنیزم بازداشتی و پنداشتی که در قریش همسری است که بتوانم به خویشاوندی او افتخار کنم و نژاد و فرزند خوبی برگزینم؛ در حالی که هرگز مافوق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مجد و بزرگواری نیست و فراتر از آن حضرت کرامتی نیست. او کنیز من و در تملک من بود که به هنگام اراده خداوند با فرمانی از تملک من خارج شد؛ فرمانی که با آن درخواست پاداش می‌نمایم، آن‌گاه به سنت و روش پیامبر بازگشتم و با او ازدواج کردم. بنابراین هرکه در دین خدا پاک شد، چیزی نمی‌تواند آن را بهم زند؛ چرا که خداوند به وسیله اسلام به افراد پست شخصیت داد، کاستی را کامل کرد و فرومایگی را از بین برد، پس اکنون برای مسلمان فرومایگی نیست، فرومایگی فقط فرومایگی جاهلی است، و السلام. وسائل الشیعة؛ کتاب النکاح، ابواب مقدمات النکاح، باب ۲۷، ح ۲.

۱. در گذشته گفتیم مراد از بنای عقلایی قراردادی است که عقلاء در بین جامعه خودشان آن را می‌پذیرند و این قرارداد مبنی بر انشاء و جعل یک حکم است؛ حکم «یجب» یا «لا یجب»، «یجوز» یا «لا یجوز» و «یحرم» یا «لا یحرم»؛ لذا بنائات عقلاییه، بنائات بر احکام‌اند.